

نظریه جامعه مدنی از دیدگاه گرامشی

رامین جوان

آنتونیو گرامشی با طرح نظریه جامعه مدنی (*Societa civile*) تحلیل مارکسیستی از حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری را گامی به پیش برد. علاوه، او با طرح این نظریه، چشم‌انداز سوسیالیستی عمیقاً آزادخواهانه‌ای پدید آورد که در شرایط کنونی می‌تواند در بازسازی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی نقش بسیار مهمی ایفا کند. با وجود این که از مقطع جنگ جهانی دوم، نظریات گرامشی مورد توجه جنبش کارگری قرار گرفت، اما هیچ‌گاه بعنوان یکی از محرکه‌های سیاسی قابل توجه، در جنبش سوسیالیستی - کارگری، ایفای نقش نکرد. گرامشی اولین کمونیست مارکسیست بود که از طرفی به مفهوم تفاوت کیفی اقتصادی - اجتماعی، میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم پای‌بند بود، و از طرف دیگر با توجه به سوخت‌وساز «جامعه مدنی» به ضرورت تداوم آن توجه داشت. از این رهگذر او به هیچ وجه جامعه مدنی را با جامعه بورژوازی یکسان نمی‌انگاشت.

او «جامعه مدنی» مبتنی بر اصل توافق عمومی را یک محصول تاریخی می‌دانست که در مرحله خاصی از رشد نیروهای تولید در جامعه رخ می‌نماید و گسترش آن از زیربنای مادی اجتماعی استقلالی نسبی دارد و در عین حال از ساختار سیاسی و فرهنگی ثابت و پایداری پیروی نمی‌کند. محتوای انسان‌شناسانه، ضد اقتدارطلبی و ضد دولت «جامعه مدنی» عبارتست از گرایش فزاینده به رهایی از قیومیت (*Vormundschaftlicher*) در روابط انسانی که در هر جامعه‌ای با تفاوت‌هایی رخ می‌نماید و نیروهای گوناگون اجتماعی برای برنشاندن، سمت‌دهی و به دست آوردن هژمونی در آن مبارزه می‌کنند.

نظریات گرامشی پیرامون «جامعه مدنی» که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تدوین شده است، می‌تواند در شرایط کنونی در احیای سنت‌های مبارزاتی جنبش کارگری نقش مهمی ایفا کند. گرامشی با تحلیل مشخص از جنبش‌های انقلابی کارگری که پس از جنگ جهانی اول در اروپای مرکزی به شکست انجامیدند، در آغاز دهه ۱۹۲۰ با تیزهوشی و درایت قابل تحسینی دریافت که نظام سرمایه‌داری در این منطقه نمی‌تواند با یک ضربه انقلابی مانند روسیه سرنگون شود. زیرا سلطه حاکمیت پارلمانی و مدرن سرمایه‌داری - برخلاف آنچه گرامشی در نمونه انقلابی مانند روسیه مشاهده نمود - بر قهر و زور مستقیم تکیه ندارد. بدین لحاظ او بیش از هر چیز به «جامعه مدنی» نظر دارد که «بدون محدودیت‌ها و الزامات، دقیق عمل می‌کند، و با این حال فشار آن بر همگان سنگینی دارد.»^۱

گرامشی در تحلیل خود از نظام‌های پارلمانتاریستی در غرب میان دو مفهوم روبنایی تفاوت می‌گذارد: «یکی را می‌توان «جامعه مدنی» (*Societa civile*) نامید، یعنی مجموعه دستگاه‌هایی که معمولاً قلمرو «خصوصی» خوانده می‌شوند، و دیگر «جامعه سیاسی» (*Societa Politica O*) یا دولت. مفهوم اول همان کارکرد «هژمونی» است که گروه حاکم بر سراسر جامعه اعمال می‌کند، و مفهوم دوم بیانگر کارکرد سلطه مستقیم (*direkten Herrschaft*) یا امرانه (*Kommandos*) است که در حکومت و دولت حقوقی (*Juristischen*) تبلور می‌یابد. این نقش‌ها به گونه‌ای واضح و دقیق با هم پیوندی سرشتی دارند.»^۲

فرد به عنوان محرکه جامعه مدنی

به نظر گرامشی آن دسته سازمان‌هایی به جامعه مدنی تعلق دارند که افراد بتوانند در مورد ورود به آن‌ها آزادانه و به‌طور «خصوصی» (*Private*) تصمیم بگیرند. مانند کلیسا، اتحادیه‌ها و احزاب و سایر نهاد‌های انجمنی. جامعه مدنی طی تاریخ، ایدئولوژی‌های موثری به بار می‌آورد: «مطبوعات پویاترین بخش این پایه ایدئولوژیک است، اما «تنها» بخش آن نیست: هر چیزی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم بر افکار عمومی تأثیر می‌گذارد، یا می‌تواند تأثیر بگذارد، به جامعه مدنی تعلق دارد: کتابخانه‌ها، محافل و باشگاه‌های گوناگون، از معماری گرفته تا نام و ترتیب خیابان‌ها.»^۳

گرامشی که در زندان به منابع کافی دسترسی نداشت، در رابطه با مفهوم «اصل توافق» (*Konsensprinzip*) به هگل ارجاع کرد. اما در این مورد باید توجه داشت که او مفهوم «فرد خصوصی» برآمده از مالکیت خصوصی را از «جامعه بورژوازی» (*bürgerlicher Gesellschaft*) هگل نگرفته است. گوهر برداشت گرامشی از «فرد خصوصی» به انتقاد مارکس جوان از نظریه هگل برمی‌گردد. در این برخورد دیگر مشارکت نهادها (که در مدارج گوناگونی از مالکیت خصوصی قرار دارند) در زندگی اجتماعی مطرح نیست. بلکه این مسئله اهمیت دارد که «آیا همه بطور فردی می‌توانند» در شور و تصمیم‌گیری در باره مسائل عمومی شرکت داشته باشند.» (مارکس، انگلس، مجموعه آثار، بزبان آلمانی، جلد اول ص ۲۲۳) کوچکترین واحد فعال سیاسی هم از نظر مارکس و هم از نظر گرامشی «فرد» است و نه طبقه. فرد تنها به شکل سازمان یافته می‌تواند تأثیر سیاسی در سرنوشت جامعه داشته باشد.

در مورد تکوین تاریخ جامعه مدنی مدرن باید تاکید داشت که در جوامع سرمایه‌داری اروپایی، اولین میانی فرهنگی جامعه مدنی با اشکال متنوع نهضت پروتستان همراه بود. اقامه مسئولیت "فرد" در روند زندگی در برابر تسلیم بی‌قید و شرط در نزد خدا، پیش‌شرطی بود برای مبارزه با سلسله‌مراتب فئودالی و اشکال سلطهٔ قیومیت سنتی. بر این مبنا بود که سپس مسئولیت کامل فرد بر روی زمین مطرح گشت. گرامشی در این رابطه به مقالاتی از «جامعه کاتولیک» استناد می‌کند (که به باور من استدلالی ایده‌الیستی دارد):

«اعتماد به یک آیندهٔ مطمئن و جاودانگی روح... انگیزه‌ای بود برای تلاش در جهت کمال نفسانی و اعتلای روحانی. پیروزی‌های فردگرایی حقیقی مسیحی در اینجا ریشه دارد. تمام نیروهای مسیحیان بر این هدف متمرکز شده است. بدین‌سان انسانی که از اصول جاودانه الهام گرفته، از سستی‌های شک‌برانگیزها و از امید انباشته می‌گردد. او با اطمینان از پشتیبانی نیروهای ضد شر، دست به عمل می‌زند و بر جهان پیروز می‌شود.»^۴

گرامشی تاکید می‌کند که در اینجا «مسیحیت اصیل» مورد نظر است و نه مسیحیتی که یسوعی‌ها آن را به انحراف کشیدند و به صورت مخدري برای توده‌ها در آمد.

اما دیدگاه پیروان کالوین، با پافشاری بر تقدیر و رحمت الهی، از این هم مهمتر و گویاتر است، زیرا عوالم روحانی را باز هم بیشتر بسط می‌دهد یا آن را متجلی می‌سازد. در این باره می‌توان به کتاب ماکس وبر اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری مراجعه کرد. بنابراین نظام پارلمانی با حق رأی همگانی را براستی نباید "تنها" تبلور تاریخی تکوین فردیت نوین پنداشت ولی از آنجا که تمامی تلاش‌های دیگر تا کنون به شکست انجامیده است. تا امروز برجسته‌ترین محصول آن باقی مانده است.

تاریخ جامعه مدنی

حلقهٔ پیوند میان جامعه مدنی و جامعه سیاسی یعنی رابطه میان اصل "توافق" و اصل "اجبار" همانا افکار عمومی است که حتی در جوامع پیشاسرمایه‌داری اهمیت آن شناخته شده بود. اما این گونه عناصر ابتدایی که در هر اجتماعی یافت می‌شوند، را تنها می‌توان - به زبان گرامشی - عناصر «جنینی» (*embryonal*) خواند:

«زمانیکه دولت قصد دارد به اقدامی ناپسند دست بزند، نخست اجباراً به آماده‌سازی افکار عمومی می‌پردازد، به عبارت دیگر به فرماندهی و تجهیز برخی از عناصر جامعه مدنی دست می‌زند... تردیدی نیست که عناصری از افکار عمومی همیشه حتی در جوامع ساتراپ آسیایی وجود داشته است، اما افکار عمومی به معنای امروزی آن تنها در آستانهٔ فروپاشی حکومت استبدادی پدیدار شده است، یعنی در دورهٔ مبارزهٔ طبقهٔ متوسط جدید برای سرکردگی سیاسی و کسب قدرت.»^۶

در گفتارهای بعدی گرامشی، هم به تاریخ پیدایش «جامعه مدنی» در اروپای مرکزی اشاره دارد و هم انعطاف تاریخی عناصر آن را نشان می‌دهد: «شگردهای سیاسی نوین از سال ۱۸۴۸ دگرگون شده است، یعنی از زمان تحول پارلمانتاریسم و نظام مبتنی بر اتحادیه‌ها و احزاب، پیدایش دستگاه‌های اداری دولتی و «خصوصی» (*Privater*) (که گاه مانند احزاب و اتحادیه‌ها سرشت سیاسی - خصوصی دارند) و دگرگونی‌هایی که در سطح وسیع به تشکیل دستگاه نظمی (پلیس) انجامیده است. دستگاه حاکمه، دیگر تنها یک ارگان دولتی علیه جرم و جنایت نیست، بلکه مجموعه‌ای از نیروهای متشکل دولتی و خصوصی است که هدف آن حمایت از سلطهٔ سیاسی و اقتصادی طبقهٔ حاکم می‌باشد»^۷

ژاکوبینیسم انقلاب فرانسه - که نه حق رأی همگانی را و نه آزادی تشکیلات عمومی را به اجرا در آورد - در نیمهٔ قرن نوزدهم توانست «به کمال» *Perfektionierung* حقوقی - قانونی خود در قالب نظام پارلمانتاریستی دست یابد، که در دوران اعتلایی خود توانست با تکیه بر انگیزه‌های «خصوصی» سرکردگی دائمی شهرنشینان را بر همهٔ جمعیت تحقق بخشد. این روند با برداشت هگل از دولت همساز است که بر سازماندهی پیگیر اصل توافق عمومی استوار است (اما این «توافق» به ابتکار افراد واگذار شده و لذا سرشتی اخلاقی دارد، زیرا شکل توافق و نحوهٔ آن داوطلبانه است). «مرز»ی که ژاکوبین‌ها در قوانین لوشاپلیه و ماکسیم دیده بودند، در هم می‌شکند و جای خود را به فراگرد فراختری می‌دهد که طی آن فعالیت تبلیغاتی و عملی (جریانات اقتصادی، سیاسی و حقوقی) جابجا می‌شوند، پایه اقتصادی تکامل و تجارت بطور عمیقی گسترش می‌یابد، نیرومندترین و کارآمدترین عناصر اجتماعی طبقات پایین به طبقات حاکمه راه می‌یابند، پویه جذب و دفع بسر سراسر جامعه سایه می‌افکند و سپس به اشکال پیچیده‌تر و غنی‌تری می‌انجامد: این جریان عمومی تا دوران امپریالیسم و درگرفتن جنگ جهانی اول دوام می‌یابد. آزادی سازمان‌ها مدام دچار جزر و مد می‌شود، آزادی تشکل به عرصهٔ اتحادیه‌ای و نه سیاسی محدود می‌گردد. اشکال گوناگونی از حق رأی‌گیری براساس لیست‌ها، یا کاندیدهای منفرد، شیوه‌های انتخابات نسبی یا فردی با ترکیبات متفاوت آن‌ها... آرایش نیروها پیوسته دستخوش دگرگونی می‌گردد، از این رو حکومت می‌تواند قدرتی مستقل باشد... اشکال رنگارنگی از مقامات عالی دولتی، ترکیب متفاوتی از دستگاه‌های منطقه‌ای... انواع متنوعی از برخورد نیروهای مسلح (پلیس و ژاندارمری) با افراد مختلف، بسته به آن که این نهادها حرقه‌ای به کدام ارگان دولتی وابسته باشند... بخشی بزرگتر یا کوچکتر به رسم و عادت‌ها یا حق مسجل (*Geschriebenenrecht*) واگذار می‌گردد... به نظر می‌رسد که در برخی از کشورها که حکومت‌های دموکراتیک به شکل صوری بدون مبارزه و بدون تضمین حقوقی پدید آمدند، به سادگی هم برافتادند، زیرا از پشتیبانی حقوقی - اخلاقی و نظامی برخوردار نبودند. تفاوت کوچک یا بزرگ با مقررات اجرایی که آن قوانین را محدود یا فسخ می‌کنند، رویه‌های متفاوت حقوقی که گاه جای دادرسی عادی را می‌گیرند و آن را به مسیر معینی می‌کشانند، در عین حال که «توان پارلمان را تقویت

می‌کنند» تا آنجا که برآستی به نگرانی از یک «خطر جنگ داخلی» دامن می‌زنند. فیلسوفان و نظریه‌پردازان، ناشران، احزاب سیاسی و غیره... در آرایش نهایی این فراشد، نقش مهمی دارند، جنبش یا فشار توده‌ها نیز با عملیات متقابل و ابتکارهای پیش‌گیرانه یک عنصر بنیادین و مهم است، هرگاه این اقدامات به موقع و بطور مؤثر بکار نیابند، این خطر وجود دارد که جریان شکل حاد و خشونت‌آمیزی به خود بگیرد. در عرصه‌جا افتاده پارلمانتاریسم، اعمال «هژمونی» به شکل «عادی» *normale* در ترکیبی از اصل قدرت و اصل توافق انجام می‌گیرد که در تعادلی نایکسان هستند، بی‌آنکه یکی از آن‌ها به کلی حذف شود، همواره سعی می‌گردد که قدرت از حمایت اکثریت [توده‌ها] برخوردار باشد، که باید از طریق به اصطلاح ارگان‌های افکار عمومی - نهادها و نشریات - منعکس شوند. [در عین حال باید در نظر داشت] که مابین اصل توافق و اصل قدرت [دنیایی] از خشونت، نیرنگ و فساد نیز وجود دارد که در شرایط خاصی اعمال نقش هژمونی (سرکردگی) را بسیار دشوار می‌کنند. ۸»

گرامشی در جوامع توسعه نیافته روزگار خود مانند روسیه نه تنها عدم رشد صنعتی، بلکه عدم رشد جامعه مدنی را نیز تشخیص داد که او آن را عنصر «جینی» *embryinal* یا «منجمد» *gefroren* می‌نامید: در روسیه قدیم از «آزادی سیاسی، قانون و آزادی مذهبی» خبری نبود. (گرامشی ۱۹۷۵: ۱۶۶۶) دولت همه قدرت را به انحصار خود در آورده بود. گذشته از این، روسیه فاقد عناصر فرهنگی جامعه مدنی بود، مانند: نشریات توده‌گیر، فرهنگ فراگیر غیرمذهبی، رمان‌های دنباله‌دار و عوام‌پسند که به نظر گرامشی نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری آگاهی توده‌های مردم ایفا می‌کنند. اما در غرب جامعه مدنی به خاطر فرادستی ایندولوژی‌های محافظه‌کارانه به پایگاه اصلی نظام سرمایه‌داری تبدیل شده بود. گرامشی بر آن بود که قوه قهریه که روزگاری در غرب دستگاهی نیرومند به شمار می‌رفت، توسط جامعه مدنی عقب رانده شده است، و تنها علیه گروه‌های مخالف و یا در مرحله درگیری‌های حاد اجتماعی موقتاً علیه تمام جامعه به کار می‌افتد. در این مقطع نیروهای طرفدار تغییر و تحولات بنیادین اجتماعی در مرحله جنگ موضعی (*Stellungskrieges*) به سر می‌برند. بدین لحاظ جنبش سوسیالیستی کارگران می‌بایست با تمامی نیرو «استحکامات و خاک‌ریزهای» خود را در سطح جامعه مدنی برپا دارد تا به کسب هژمونی پرولتری در جامعه نایل آید. با سه دست آوردن چنین موقعیتی است که پرولتاریا خواهد توانست سنگربندی نهایی یا به عبارت دیگر نبرد نهایی برای درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم را آغاز کند.

دموکراسی شورایی، فاشیسم و جامعه مدنی

یاد آوری این نکته ضرورت دارد که برخورد - نسبتاً - مثبت گرامشی با جامعه مدنی بورژوایی *bürgerlichen zivilgesellschaft* تحت تأثیر سلطه فاشیسم که از سال ۱۹۲۲ در ایتالیا به قدرت رسید، شکل گرفته است. حتی در متن‌هایی که او به هنگام جنگ جهانی اول و پس از آن نگاشته، می‌توان افزایش یافته که در آن‌ها نظام پارلمانی - که در آن تقریباً تنها سوسیالیست‌ها عناصر فعال آن بودند - نه تنها مورد انتقاد قرار گرفته، بلکه نظام پارلمانتاریستی از نظر تاریخی عقب‌مانده ارزیابی شده است.

«سوسیالیست‌ها واقعیت تاریخی محصول مناسبات سرمایه‌داری را غالباً کورکورانه پذیرفته‌اند، آن‌ها به همان خطای روانی اکونومیست‌های لیبرال دچار شده‌اند: یعنی به جاودانگی نهادهای دولت دموکراتیک در شکل تظاهر بنیادین آن باور آورده‌اند. آن‌ها عقیده دارند که شکل نهادهای دموکراتیک را می‌توان اینجا و آنجا تصحیح و اصلاح کرد، اما به اساس آن باید احترام گذاشت. نمونه آن فیلیپو توراتی است...» ۹

در آن زمان گرامشی به جای نظام نمایندگی بورژوایی - پارلمانی نظام شورای کارخانجات را برای سراسر جامعه پیشنهاد می‌کرد که در سال‌های ۲۰ - ۱۹۱۹ تا حدودی توسط جنبش کارگری شهر تورین به اجرا در آمده بود. او بدرستی دموکراسی سوسیالیستی و شیوه سازماندهی شورایی را از دموکراسی نمایندگی دموکراتیک‌تر می‌دانست. گرامشی تأکید داشت که در نظام پارلمانی امکان دارد که توان تصمیم‌گیری افراد با ضرورت ورود آن‌ها به یک سازمان زیر فشار قرار گیرد، اما در دموکراسی پایه‌ای شورایی که در محل تولید شکل می‌گیرد، هر فردی می‌تواند به طور مستقل تصمیم بگیرد: «جنبش شورایی کارگران خواهان آن است که نمایندگان کارگران مستقیماً از میان خودشان برگزیده شوند و مآلاً به آن‌ها جوابگو باشند. ۱۰» و همچنین «نیروی شورا در اینجا است که با آگاهی توده‌های کارگر هم‌ساز است و خود تبلور آگاهی کارگران است که در راه‌هایی گام بر می‌دارند تا با ابتکار آزاد خود تاریخ را به پیش برند، اما در ساختار اتحادیه‌ای بخش محدودی از کارگران [در تصمیم‌گیری‌ها نقش بازی می‌کنند. این از طرفی بیانگر نیروی واقعی اتحادیه و از طرف دیگر بیانگر نقطه ضعف آن است. ۱۱» در اینجا یادآوری این نکته مهم است که برای گرامشی شوراهای کارگری، احزاب و اتحادیه‌ها الزاماً در تقابل با هم نبودند. برعکس، او به همکاری این نهادها با شوراهای کارگری پافشاری می‌کرد. ولی باید در نظر داشت که در آن زمان همکاری و همیاری این نهادهای اجتماعی فراهم نیامد. بدین دلیل حزب سوسیالیست - که گرامشی هنوز بدان تعلق داشت - شوراها و اتحادیه‌ها را نهادهای رقیب خود به شمار آورده و نه تنها از آن‌ها حمایت نمی‌کرد، بلکه با تمامی امکانات همراه با سایر نیروهای دست راستی با آن‌ها مبارزه نیز می‌کرد. از آن‌جا که در آن زمان دوسوم جمعیت شهر تورین در موسسات صنعتی اشتغال داشتند، نظام شورایی به ظرفیت بالایی از مشروعیت اجتماعی دست یافته بود که نظام پارلمانی فاقد آن بود (علاوه بر شوراهای کارگری، شوراهای سربازان، شوراهای محلات و شورای دهقانان فقیر نیز فعال بودند). گرامشی از این‌رو بر مشروعیت اجتماعی شوراها آگاه بود و بر آن پافشاری می‌کرد (بدین معنی که فقط در سیستم شورایی می‌توان در هر زمان به توان و اراده افراد رجوع کرد). این در حقیقت ارجاع به جمع‌گرایی دوره‌ای نیست، بلکه به درونمایه جامعه مدنی برمی‌گردد که در سیستم شورایی کارگری نهفته است و از نظر تاریخی بر نظام بورژوایی - پارلمانی برتری دارد.

نظام شورایی که در شهر تورین و حومه آن و همچنین در شهر ناپل پیاده شده بود، نمی‌توانست تنها توسط دموکراسی بورژوازی در هم شکسته شود. برای برچیدن شوراهای سرخ کارگران و زحمتکشان مجموعه‌ای از قوای قانونی و غیرقانونی به کار افتاده بود. گروه‌های ترور فاشیستی که علیه قیام‌های دهقانی و سپس علیه جنبش کارگری وارد عمل شدند، توسط پادگان‌های دولتی حکومت جیولیتی مسلح شده بودند. نتایج تاریخی این اقدام از هدف اولیه آن فراتر رفت: با پیروزی فاشیست‌ها در سال ۱۹۲۲ نه تنها جنبش شورایی کارگری، بلکه همچنین کل نظام دموکراتیک بورژوازی جامعه مدنی نابود گشت.

آمانو بوردیگا، اولین رهبر حزب کمونیست ایتالیا که در سال ۱۹۲۱ تشکیل شده بود، بدلیل موضع افراطی و فرقه‌گرایانه‌اش هیچ تفاوتی مابین دموکراسی بورژوازی و فاشیسم قابل نبود. اما گرامشی، برخلاف او از ابعاد تاریخی فروپاشی جامعه مدنی آگاه بود، هر چند که سرشت آن را بورژوازی ارزیابی می‌کرد. گرامشی به روشنی می‌دید که دموکراسی بورژوازی، برای خودفعالیتی و سازمان‌یابی مستقل کارگری، شرایط مساعدتری عرضه می‌دارد تا دیکتاتوری فاشیستی. از این منظر تمامی تلاش‌های حزب کمونیست به رهبری او در جهت جبهه واحد کارگری و اتحاد عمل با همه احزاب و نیروهای اجتماعی دارای ظرفیت ضدفاشیستی معطوف گردید. هنگامی که ضد پارلمان آونتین که در جریان بحران ماته‌اوتی پدید آمده بود، عملاً تعطیل شد و تنها از طریق بلاتکلیفی مجلس نمایندگان به اعتراض خود ادامه می‌داد، حزب کمونیست تنها نیروی آگاه جامعه مدنی بود که تصمیم گرفت به پارلمان برگردد، در این مقطع حزب کمونیست تنها نیروی سیاسی بود که می‌توانست از پارلمان به عنوان یک تریبون علیه فاشیسم استفاده کند. طی بحران ماته‌اوتی حزب کمونیست که در همه جا مورد تعقیب و یورش گروه‌های فشار بود، توانست نفوذ خود را در میان توده‌های مردم افزایش دهد، اعضای تازه‌ای برای حزب و مشترکین جدیدی برای «اونیتا» به دست آورد. بلاتکلیفی و انفعال احزاب دیگر بهانه‌ای به دست موسولینی داد که در پایان سال ۱۹۲۶ کمونیست‌ها را از پارلمان طرد و آن‌ها را در کوچه، خیابان و کارخانه شکار کند. چرا که آن‌ها متهم شده بودند که در تدارک کودتا هستند.

بدین ترتیب در ایتالیا هم مانند آلمان آزادی‌های با خون بدست آمده جامعه مدنی برچیده شد و به کام دولت فرو رفت، همانطور که گرامشی در آن دوران سرد و خاکستری همچون زمانه ما بدرستی دریافته بود، که برای فیلسوف ایتالیایی جیووانی جینتله که به فاشیسم پیوست «میان هژمون (سرکردگی) و دیکتاتوری تفاوتی نیست - اعمال قدرت همان توافق است: جامعه سیاسی (دولت) با جامعه مدنی تفاوت ندارد، تنها حکومت وجود دارد و دولت حاکم و غیره». ۱۲

با درهم شکستن جامعه مدنی توسط فاشیسم گرامشی یکی از نخستین کمونیست‌های مارکسیست بود که به این نظر رسید که وظیفه نیروهای سوسیالیستی یاری رساندن به تلاش‌های است، تا شرایطی فراهم آید که «جامعه مدنی بر جامعه سیاسی چیره شود» ۱۳ گرامشی که از پایان ۱۹۲۶ تا زمان مرگش در سال ۱۹۳۷ در زندان اسیر بود، به گرایش‌های ائتلافی پای‌بند ماند، حتی وقتی کمینترن در پایان دهه ۱۹۲۰ سیاست انزواجویانه و سکتاریستی استالین را تحت عنوان «سوسیال فاشیسم» تئوریزه و اعلان کرد. به گمان او جنبش کمونیستی کارگران قادر نبود بی‌درنگ بر فاشیسم چیره شود. او اعتقاد داشت که تنها یک جبهه واحد کارگری و یک اتحاد گسترده دموکراتیک توانایی پیروزی بر فاشیسم را خواهد داشت تا پس از سرنگونی آن تشکیل یک «مجلس موسسان» واقعاً دموکراتیک را تدارک ببیند.

نقش فرهنگ در نیل به توافق عمومی

گرامشی در زندان از سال ۱۹۲۷ به تدوین نظریه جامعه مدنی خود پرداخت، اما همانطور که در بالا به آن اشاره شد، فعالیت سیاسی او به عنوان یک کادر حزب سوسیالیست و سپس پیوستن به حزب کمونیست و در رهبری آن قرار گرفتن از فراز و فرودهای جامعه مدنی متأثر بود. بی تردید نفوذ فیلسوف نئوهگلی بر گرامشی جوان باعث شده بود که او پس از ورود به جنبش کارگری، آگاهی طبقاتی کارگران را صرفاً بازتاب مکانیکی وضعیت اجتماعی - اقتصادی خود این طبقه به شمار نیآورد. گرامشی حتی در روزگار جوانی خود آگاهی و خودفعالیتی را یک محصول تاریخی انعطاف‌پذیر و قابل تغییر می‌دانست. او بر آن بود که نظریات فرهنگی گروه را که به روشنفکران نخبه نظر داشت، از بنیاد دموکراتیزه کرده و به توده طبقه کارگر گسترش دهد. بدین لحاظ نظرات گرامشی حتی از نماینده گرایش انقلابی بین‌الملل دوم - مانند روزا لوکزامبورگ - متفاوت تر بود.

روزا بر این عقیده بود که پیشرفت فرهنگی براساس پروژه سوسیالیستی تنها پس از کسب قدرت سیاسی است که می‌تواند پدید آید. ولی گرامشی از سال ۱۹۱۴ در پرتو فعالیت‌های مطبوعاتی‌اش به این نتیجه رسیده بود که رشد فرهنگ سوسیالیستی می‌بایست پیش از کسب قدرت سیاسی پدیدار شود. با به وجود آوردن کلوب‌ها، نهادهای انجمنی، نشریات متنوع کارگری و فعالیت‌های فرهنگی حزب کمونیست که گرامشی در آن‌ها نقش مهمی داشت دیگر به کارهای قدیمی یا سنتی رایج در جنبش سوسیال دموکراتیک بسنده نکرد که در بهترین حالت، سنت‌های اومانیستی بورژوازی را در میان طبقه کارگر ترویج می‌دادند، بدین خاطر گرامشی تأکید داشت که حزب کمونیست موظف است از همین امروز فرهنگ سوسیالیستی را ترویج نماید تا پرولتاریا بتواند به یک هویت مستقل فرهنگی نوینی دست یابد. با چنین بن‌مایه فکری بود که او به جریان «پرولت کولت» پیوست و از همان آغاز ورود از جنبه‌های فرقه‌گرایانه این جریان دوری جست. گرامشی بطور همزمان نه تنها فرهنگ سوسیالیستی را ترویج می‌داد، بلکه در ایجاد ارتباط و جلب روشنفکران سوسیالیست و آزادیخواه تلاش ورزید. روزنامه جنبش کارگری تورین به نام *ORDINE NOUVE* «نظم نوین» که به سردبیری او منتشر می‌شد، روزهای دوشنبه داستان‌ها، اشعار و مقالات انتقادی ادبی و اجتماعی

کارگران را به چاب می‌رساند. گرامشی بر این نظر بود که مبارزه برای دولت کارگری در شکل جمهوری شورایی، در ارتباط تنگاتنگ با یک نوسازی واقعی فرهنگی از امروز است که می‌تواند به سرانجام رسد و این فرهنگ باید از روح انقلابی برجوشد که جلوه‌ای از آگاهی سوسیالیستی کارگران است. نشریه نظم نوین آثاری از نویسندگانی چون مارک تواین، آنتون چخوف، گمی دوموپاسان، امیل زولا، لئونید آندریف، هانری باربوس، ردیارد کیپلینگ، آنا تول فرانس، مارسل پروست، رومن رولان، ماکسیم گورکی و هم چنین مطالبی از روزنامه‌نگارانی مترقی و آنتی فاشیست مانند پیروگوبه‌تی (که در سال ۱۹۲۶ بر اثر سوء قصد فاشیست‌ها به قتل رسید)، منتشر می‌کرد. گرامشی حتی به سوی فوتوریست‌ها دست اتحساد دراز کرد: رهبر آن‌ها فیلیپو توماسومارینتی که هنوز با موسولینی اختلاف نظر داشت، از «شعبه پرولت کولت در تورین» که گرامشی از بنیانگذاران آن بود، دیدار کرد و با کارگران در باره نقاشی فوتوریستی به گفتگو پرداخت.

گرامشی به فعالیت‌های روتین فرهنگی سوسیالیستی در جامعه سرمایه‌داری اهمیت بسیار می‌داد. بدین لحاظ، او بر این عقیده بود که بدون این فعالیت‌های مداوم و مستمر که طبیعتاً با فراز و فرود همراه خواهد بود، امکان بوجود آوردن نظام شورایی که خود زیر ساخت یک شیوه تولید نوین است امکان‌پذیر نخواهد بود. البته طرح این مسئله توسط گرامشی به این معنا نیست که او رشد دموکراتیک جامعه مدنی را بدون یک برنامه برابری اقتصادی مطرح کرده باشد. او می‌نویسد: «این گمان که جامعه بورژوازی با تبلیغ و توجیه راه تازه‌ای در پیش گیرد، یا اینکه نظام اقتصادی کهن به خودی خود محو یا نابود شود، بدون آنکه آن را با تمام مفاخرش به گور بسپاریم، شکل تازه‌ای از اخلاق‌گرایی اکونومیستی است، او این گمانی [پوچ و بیهوده است. ۱۴] بسیاری از تحلیل‌گرایان «چنان درک سیاسی نیرومندی داشتند که حاکمیت طبقاتی با شالوده یک جامعه هماهنگ *Societaregolata* (اسم مستعار برای کمونیسم) همساز نیست، در تمام الگوهای گوناگونی که از جامعه آرمانی می‌شناسیم، برابری اقتصادی به عنوان یک مبنای ضروری مطرح گشته است.» ۱۵ و هم‌چنین «یک برنامه اصلاحات معنوی - اخلاقی باید با یک برنامه اقتصادی همراه باشد. حتی می‌توان گفت که برنامه اصلاحات اقتصادی شیوه مشخص اصلاحات فکری - اخلاقی را تعیین می‌کند.» ۱۶

سرانجام زمانی فرا می‌رسد که دولت یعنی «جامعه سیاسی» نقش مری «انسان اقتصادی» *neue y homo economicus* طراز نو را عهده‌دار شود: «با مرحله هم‌پاری‌های اقتصادی، با مرحله مبارزه برای هژمونی در جامعه مدنی، با مرحله دولتی هر بار فعالیت‌های معنوی ویژه‌ای همراه می‌گردند که نمی‌توان آن‌ها را به دلخواه دستکاری کرد. در مرحله مبارزه برای هژمونی دانش سیاسی شکل می‌گیرد در مرحله دولت باید همه سازه‌های روبنایی تا آستانه انحلال دولت شکوفا شوند.» ۱۷

در مرحله اجتناب‌ناپذیر سلطه دولت - که در جوامع رشد نیافته آشکارتر است - سیاست نیروهای واقعاً چپ باید بر انحلال دولت متوجه باشد، گرامشی این امر را در متن زیر روشن ساخته است: «این ادعا که دولت با افراد (با اعضای یک گروه اجتماعی) همسان گشته، چونان عنصر فرهنگی عمل می‌کند (به عنوان حرکتی برای پیدایش یک تمدن تازه، انسان‌ها و شهروندانی از طراز نو) باید بتواند در پناه یک جامعه سیاسی (دولت) جامعه مدنی پیچیده و کارایی سازمان دهد که در آن هر فرد انسانی خود به گونه‌ای حکومت کند، که اراده مستقل او با جامعه سیاسی برخورد نکند، بلکه در جهت سیر تکامل هماهنگ آن مؤثر اقتد برخی گروه‌های اجتماعی که پیش از رسیدن به زندگی دولتی مستقل، رشد فرهنگی و اخلاقی مستقل و مناسبی نداشته‌اند، ملاً وارد یک مرحله «پرستش دولت» می‌شوند. این «دولت سالاری» چیزی جز شکل عادی «زندگی دولتی» نیست که باید بتواند دست کم نهادهای جمعی را به زندگی دولتی مستقل پیوند بزند و به پیدایش «جامعه مدنی» کمک کند. این در شرایطی پیش می‌آید که جامعه مدنی از نظر تاریخی نتوانسته پیش از زندگی دولتی مستقل شکل بگیرد. با این همه این «دولت پرستی» هرگز نباید مهار بگسلد، به تعصب‌گرایی تئوریک منجر شود و چون امری «جاودانه» تلقی گردد: برعکس باید آن را نقد کرد تا رشد یافته، به اشکال تازه‌ای از زندگی دولتی بیانجامد، اشکالی که ابتکارات فردی و گروهی به خودی خود سرشت «دولتی» بگیرند، حتی وقتی جدا از «دولت مأمورین» عمل می‌کنند. ۱۸ نیروهای چپ باید «طرحی از کارکرد دولت ارائه دهند که بر پایان دولت و حقوق دلالت کند، دو نهادی که وظایف خود را انجام داده و جای خود را به جامعه مدنی واگذار کرده‌اند.» ۱۹

فن سیاست در جامعه مدنی

اندیشه سیاسی جامعه مدنی بر اصل همگرایی اجتماعی یا اصل توافق استوار است و بر ضرورت همگرایی ائتلاف با نیروهای دیگر معتقد به جامعه مدنی تاکید دارد. سمت‌گیری‌های سیاسی گرامشی تنها به نزدیکی با روشنفکران محدود نمی‌شد. او پیشینه دهقانی داشت و در زمان تحصیل در دبیرستان به خاطر استقلال ساردینی از «سرزمین استعمارگر» مبارزه کرده بود. پس جای شگفتی نیست که سیاست کارگری را از همان آغاز به معنای سیاست اتحاد با دهقانان فقیر درک کرد. او حل مسئله جنوب ایتالیا را موضوع محوری برنامه سیاسی یک حزب انقلابی کارگری می‌دانست که برای کسب قدرت سیاسی در ایتالیا مبارزه می‌کند. به سال ۱۹۱۹ در مقاله «مسیحیان و سوسیالیست‌ها» نوشت که حزب کارگری نباید با مذهب در بیافتد و در خود را به روی مسیحیان ببندد. (*)

در سال ۱۹۲۲ گرامشی تلاش کرد که با وجود مخالفت رهبر حزب کمونیست بوردیگا که نماینده خط مشی افراطی بود، با شاعر برجسته گابریله دانوسینو تماس بگیرد و به او پیشنهاد همکاری بدهد. او در رأس جنبش سربازان بیکاری قرار داشت که از جبهه‌های جنگ برمی‌گشتند. تلاش گرامشی البته به جایی نرسید، زیرا دانوسینو پس از مدتی به حزب فاشیست جلب شد، که در همان سال پس از «رژه در رم» قدرت را به دست گرفتند، اما تا سال ۱۹۲۶ نتوانستند پارلمان را منحل کنند.

گرامشی هنگامی که خود در سال ۱۹۲۴ به رهبری حزب کمونیست رسید، در جهت گسترش جبهه واحد کارگری و جلب گرایش چپ حزب سوسیالیست به حزب کمونیست تلاش ورزید. این تلاش با پیوستن جناح جیاکینتوسراتی به حزب کمونیست به ثمر نشست. در مبارزه ضد فاشیستی نیز گرامشی به اتحاد با توراتی روی آورد. (رفقای که با لنین به طور جدی آشنایی داشته باشند می‌دانند که او گفته بود که چپ انقلابی ایتالیا باید در عرصه تشکیلاتی از توراتی فاصله بگیرد و بعد با او متحد شود).

ابتکارهای ائتلافی واقع‌گرایانه گرامشی، از نظر تئوریک در مفهوم «بلوک تاریخی» متجلی شدند. این مفهوم اهمیتی دوگانه دارد: یکی برای اتحاد تاریخی واقعی نیروهای گوناگون اجتماعی و دیگری در پیوند با وجوه ساختار سیاسی - اقتصادی و روستاها سیاسی - فرهنگی مربوط به این اتحاد: «زیرساخت و روستا» در یک مجموعه واحد تشکیل یک «بلوک تاریخی» را می‌دهند. یعنی، مجموعه پیچیده و نامتجانس از شرایط تولید اجتماعی. حاصل آن تنها نظام کاملی از ایدئولوژی‌هاست که تضاد زیرساخت را بطور عقلانی منعکس می‌کند و شرایط عینی تحولات عملی را باز می‌نماید. هنگامی که گروه اجتماعی کاملاً همگونی تشکیل می‌شود، این بدان معناست که شرایط برای این تحول آمادگی دارد، به عبارت دیگر «امر عقلانی» بطور عینی و مشخص وجود دارد. بازتاب نظری همواره بر رابطه متقابل که دقیقاً در فراگرد دیالکتیکی واقعی همساز است. ۲۰

در اینجا مفهوم «بلوک تاریخی» دقیقاً با «جامعه بورژوازی» مارکس انطباق دارد. در یادداشت‌های زندان گرامشی متن روشنگری وجود دارد که در تبیین و توضیح «فن سیاست» که وی آن را برای سیاست‌های ائتلافی ضروری می‌داند «ابتکار سیاسی مناسبی لازم است که فشار اقتصادی را از بندهای سیاست نسبی رها کند و رهبری سیاسی را متحول سازد. این نیروهای رها شده در پی‌ریزی یک بلوک تاریخی متجانس و تازه به کار می‌آیند تا شالوده اقتصادی - سیاسی آن از تضادهای درونی به دور باشد. زیرا هر دو نیروی «مشابه» باید پایه رسته‌ای از سازش‌ها با یکدیگر رویرو می‌شوند و یا با درگیری مسلحانه، به عبارت دیگر نیروهای سیاسی با هم متحد می‌شوند و یا با زور بر یکدیگر غلبه می‌کنند. اما مسئله این است که آیا یک نیروی سیاسی توان چنین اقدامی را دارد، و یا اساساً چنین کاری سازنده است؟ هر آینه وحدت دو نیرو بر آ غلبه بر یک نیروی سوم ضروری باشد، توسل به قهر و زور (تازه در صورتی که امکانش را داشته باشند) تنها یک راه حل فرضی است و تنها چاره آن‌ها سازش و آشتی است زیرا قهر و خشونت را تنها بر دشمنان می‌توان بکار برد نه بر بخشی از خودمان که باید هر چه زودتر با ما یکی شوند و ما به «حسن نیت» و روحیه آن نیازمندیم. ۲۱

جامعه مدنی و مسئله کسب قدرت سیاسی

مسئله کسب قدرت سیاسی، صرفاً حلقه‌ای در کل استراتژی برای انقلاب سوسیالیستی است. هر تحول اجتماعی دربرگیرنده مجموعه‌ای از تغییرات تدریجی و ناگهانی، در قدرت سیاسی و در آحاد زندگی اجتماعی، در ذهنیت مردم و در امتیاز ستاندن از حاکمیت و ... می‌باشد. تغییرات تدریجی، هم منجر به تغییر در وجوه‌ای از قدرت سیاسی می‌شود، و هم منجر به طرح خواست‌های جدیدتر می‌گردد. جدال زندگی روزمره و لزوم بهزیستی در این مبارزه، جزء جدائی‌ناپذیر مبارزات اجتماعی است. تغییرات اجتماعی در یک پروسه ممکن است و این پروسه نه آغازی دارد نه انجامی. در هر لحظه باید گامی را به پیش برد و در هر لحظه تغییری حادث می‌شود. انقلاب و رفرم، تغییرات ناگهانی و تغییرات جزئی، صرفاً در یک رابطه دیالکتیکی قابل توضیح اند. هر یک بدون دیگری بی‌معنی است. در عین این‌که باید شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی فراهم آورد، در عین این‌که باید در هر گام مجدانه برای قدرت کارگری بیکار کرد، باید، به طور واقعی با در نظر گرفتن محدودیت‌ها و پیشرفت‌های خود جنبش‌های اجتماعی در هر قدم امتیازی را به نفع زندگی بهتر در تمامی عرصه‌ها به دست آورد. پیروزی را ملموس کرد و گام بعدی را به جلو برداشت.

تغییر در «جامعه سیاسی» بدون تغییر در «جامعه مدنی» ممکن نیست. رابطه «جامعه سیاسی» و «جامعه مدنی» جنبه‌های یک پدیده واحد - جامعه نوین - می‌باشند. بین این دو قطب یک رابطه دیالکتیکی برقرار است. تغییر در ساختار سیاسی در «جامعه مدنی» منعکس می‌گردد و تغییر در «جامعه مدنی» امکان تغییر در جامعه سیاسی را فراهم می‌آورد، هر یک آئینه‌ای برای انعکاس دیگری است. این ارتباط تا زائل شدن «جامعه سیاسی» از بین رفتن دولت به معنای دقیق واژه، و خاتمه یافتن پیش‌برده نمایش تراژیک بشری - تحول در مفهوم جامعه مدنی - ادامه خواهد یافت: تقویت «جامعه مدنی» در قبال «جامعه سیاسی» خلع ید از قدرت دولتی در تمامی حوزه‌های ممکن، تا بالاخره «تسخیر دولت به منظور درهم شکستن آن» (لنین)، جزئی لاینفک از حرکات اجتماعی است. حرکاتی که در زمینه‌های گوناگون وجود داشته و به اشکال متفاوت در جامعه در جریان است، تمامی آن بخش از جنبش مطالباتی که به اشکال گوناگون و با درخواست‌های متفاوت به تضعیف یا از بین بردن دخالت دولت در امور جامعه و سپردن کارهای مردم بدست خود می‌شوند. یا آنکه صرفاً جنبه‌ای ویژه از کارکرد نظام را به زیر سوال می‌برند، اما از آنجا که عملاً منجر به تضعیف قدرت دولتی می‌شوند، باید عملاً بمثابة جزئی از پروسه انقلاب سوسیالیستی در نظر گرفته شوند. با توجه به این کارکرد اجتماعی است که جنبش‌های اعتراضی و مطالباتی را می‌توان جنبش‌های اجتماعی نامید. جنبش‌هایی که توانائی فرا رفتن از محدوده کاپیتالیستی را دارند.

اما براساس آموزش‌های تئوریک آنتونیو گرامشی باید فهمید که برخلاف نظر رفرمیست‌های باصطلاح چپ، این توانایی‌ها، خود بخود بالفعل نمی‌شوند. محدود شدن قدرت دولتی و تقویت جامعه مدنی، به تنهایی باعث تغییر در کل نظام اجتماعی نمی‌گردد. همزونی بورژوازی، به قول

گرامشی، به شکل «پاسیو» از ورای جامعه مدنی نمودار می‌گردد و «سرمایه داری سازمان یافته» با در دست داشتن هژمونی در جامعه، با دادن امتیازات به معترضین به حیات خویش ادامه می‌دهد. غلبه آمدن بر این هژمونی، اما، صرفاً در کسب قدرت سیاسی نیست. کوشش برای کسب این هژمونی باید در جامعه مدنی نیز دنبال گردد. در آنجایی که بورژوازی به صورت اخلاق، روش، فرهنگ و... باز تولید می‌شود. این هژمونی اما، نه یک خط و مشی سیاسی، وابسته با این یا آن جریان معین، نه یک شعار این یا آن سازمان و حزب سیاسی و... بلکه کمک به توسعه و تکامل تمامی آن بتانسلی است که در درون این جنبش‌ها به صورت واقعی وجود دارد. کمک به رویش همان ضد فرهنگی است که به شکل روزمره از درون زندگی خود مردم به وجود می‌آید ولی به دلیل آرایش قدرت سیاسی، اجازه بروز و قدرت یابی ندارد. این جنبش‌ها قادرند، در محدوده حرکت خود، در چارچوب منافع خویش، عمل کنند و به کسب حقوق شان نائل آیند. تئوری پرولتری، سازماندهی کمونیستی و... وظیفه شان ارائه آن آرایش سیاسی است که این جنبش‌ها تمامی قدرت خود را به منصف ظهور برسانند. «هژمونی پرولتری» چیزی است که آنتونیو گرامشی ارتقاء طبقه کارگر به حد یک «طبقه ملی» می‌داند - طبقه‌ای که توانسته باشد به صورت سمبل خواست‌های مردم درآید - از طریق خواست‌های این جنبش‌های پراکنده اجتماعی و از طریق ارائه یک چارچوب عمومی سیاسی یعنی «بلوک طبقاتی» امکان پذیر است و این چیزی نیست جزء یاری رساندن به نبرد طبقه علیه طبقه، سوسیالیست‌های انقلابی یا کمونیست‌ها یک اقلیت در جامعه هستند. تنها زمانی آنها می‌توانند اکثریت در جامعه بدست آورند که توانسته باشند خواست‌های آن اکثریت عظیم را از طریق خود آن اکثریت عظیم ارائه دهند.

پایان سخن

آنتونیو گرامشی نظریه مارکسی دولت را تکامل داد و بمثابه سامان‌ده دوران شکست و استراتژیست سوسیالیست و نظریه پرداز روبنسا به این نتیجه رسید که جامعه مدنی را باید از زندگی اقتصادی مجزا کرد. جامعه مدنی از نظر او آن بخشی از دولت است که نه با زور و اعمال دیکتاتوری، بل به سازماندهی موافقت و رضایت‌مندی توده‌ها مربوط می‌شود. در واقع گستره سیاست فرهنگی یا درونمایه فرهنگی است. نهادهای جامعه مدنی از قبیل مدارس، دانشگاه‌ها، رسانه‌های گروهی، اتحادیه‌های کارگری، کلیسا و نهادهای انجمنی هستند. لزوماً همه آن‌ها در مالکیت و حتی در قلمرو اختیار تام دولت قرار ندارند و بیشتر به قلمرو خصوصی متعلق‌اند و در مواردی مستقل از دولت و حتی در مخالفت با آن عمل می‌کنند. در نهایت از طریق آن‌هاست که رضایت توده‌های مردم به دست می‌آید، و طبقه حاکم سلطه یا هژمونی خود را بر جامعه، یعنی بر سایر طبقات دیگر اعمال می‌کند، و نظام سیاسی مشروعیت می‌یابد. این درست همان قلمرویی است که این هژمونی آنجا به مبارزه طلبیده می‌شود. در روزگار ما، طبقه کارگر با فعالیت خود در جامعه مدنی می‌تواند هژمونی بورژوازی را زیر سؤال ببرد و در جنگی موضعی، بورژوازی را وادار به عقب نشینی کند، و سرانجام دولت و جامعه سرمایه داری را درهم شکنند. از این رهگذر، جامعه‌ای بدون دولت و طبقات بوجود آید که در آن «شرط شکوفائی آزاد هر فرد، شرط شکوفائی آزاد همگان» (مارکس) است.

پانویس‌ها:

* خوانندگان نباید فراموش کنند که ارزیابی گرامشی درباره جلب مذهب‌یون به حزب کمونیست نادرست بود. گرامشی حزب مسیحی پوپولاری را قبل از جنگ جهانی دوم متحد بالقوه کمونیست‌ها می‌دانست ولی همین حزب پس از پایان جنگ جهانی دوم تحت عنوان حزب دموکرات مسیحی بازسازی شد و به یکی از ستون‌های اصلی آنتی کمونیسم و ارتجاع سرمایه داری در ایتالیا تبدیل شد.

- 1- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1566
- 2- Antonio Gramsci: Marxismus- und kultur. Hamburg 1983, s.61-62
- 3- Antonio Gramsci: Marxismus- und kultur. Hamburg 1983, s.96
- 4- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1389
- 5- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1389
- 6- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.914
- 7- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1620-1621
- 8- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1636-1638
- 9- Ordine Nuovo vom 12.jule 1919- 1921
- 10- Ordine Nuovo vom 12.jule 1919- 1921 s.134
- 11- Ordine Nuovo vom 12.jule 1919- 1921 s. 79
- 12- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.691
- 13- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.662
- 14- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1254
- 15- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.693
- 16- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1561
- 17- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1493
- 18- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1020-1021
- 19- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.937
- 20- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.1051-1052
- 21- Antonio Gramsci: Quaderni del carcere. Turin 1975, s.161

منابع مورد استفاده:

1- S. kebir. gramsci s zivilgesellschaft. v sa 1992

کتاب فوق برجسته‌ترین پژوهش مارکسیستی در باره نظریه جامعه مدنی از دیدگاه گرامسچی در عرصه بین‌المللی می‌باشد.

2- A. Gramsci: zu politik, geschichte und kultur, herausgegeben von guido zamis, Leipzig 1980

3- S. kebir: marxismus und kultur Ideologie, Alltag und kultur Hamburg 1983

4- A. Gramsci: Briefe aus dem Kerker, diedz, Berlin 1956

5- A. Gramsci: philosophie der praxis, herausgegeben von christain riechers, Frankfurt/ M. 1967

6- D. Albers: versuch uber otto Bauer und Antonio Gramsci, Berlin 1983

7- C. Riechers: A. Gramsci, Marxismus in Italien, Frankfurt/ M. 1970

۸- واژه‌نامه انتقادی مارکسیسم به زبان آلمانی، جلد ۱-۳، برلین ۱۹۸۵

۹- در باره جامعه مدنی، دفترهای بیدار، شماره ۴، نشر بیدار- هانوفر

10- F. Helga: Semiotik des Avantgarde textes, Gesellschaftliche und poetische Erfahrung(italienischen Futurismus, Stuttgart 1980

11- D. Helmut: Arbeiterbewegung und Faschismus Hamburg 1980